

أبو جهاد

از رهبران بزرگ انقلاب فلسطین

و

دوستان انقلاب ما

احسان و خاضره ایاز
تراب حق شناس

۱۷ آوریل ۱۹۸۸

امروز صبح که رفیقی از راه دور تلفن زد تا احساس خود نسبت به آن "خبر دردناک" را با من در میان بگذارد، یکبار دیگر خود را، با تمام وجود، در بین فلسطینی ها دیدم. از دیروز که این جنایت جدید اسرائیل و آمریکا اتفاق افتاد با چندین نفر دیگر از رفقای دور و نزدیک نیز صحبت کرده و همدردی عمیق خود را بسا ملت فلسطین و مبارزه قهرمانانه آنان بیان کردیم. آخر ما هرگز خود را از مبارزه این مردم، و بویژه زحمتکشان آن، جدا نداشتیم. هرگز از اداه آهنگین آنها راد در احقاق حقوق عادلانه و انسانی شان از یاد نبردیم و هیچ ملاحظاتی موجب نشده است که از پشتیبانی از حق تعیین سرنوشت این ملت چشم پوشیم.

ساعت ۸ صبح ۱۶ آوریل، وقتی خبر را از یک رادیو عربی در پاریس شنیدم بی اختیار این عبارت به زبان آمد: "خوشحال ابو جهاد که دشمن، اوراد شن خود شناخت". یادم هست که چنین عبارت را در سال ۱۹۷۲ زمانی که غسان کفانی، نویسنده و هنرمند بزرگ فلسطینی را اسرائیلی ها در بیروت ترور کردند، بارها بر زبان آورده بودم.

برای ما انقلابیون سالهای ۱۳۴۰ که بدون تجربه مبارزاتی، اما با سوری پرشور و پر امید خواستار رهائی ایران از چنگال خونین رژیم شاه بودیم، آرمان فلسطین الهام بخش بود. ما طی چندین سال، از هر طریق ممکن و غالباً از راههای مخفی به ادبیات جنبش مقاومت دست می یافتیم، آنها را جهت آشنائی هر چه بیشتر با روش های مبارزاتی آنان ترجمه میکردیم و میخواندیم.

آنچه در مبارزه آنها از همه بارزتر بود، شرایط بسیار پیچیده سیاسی و اجتماعی و نظامی جنبش فلسطین بود و این نکته مهم که رهبری این جنبش می کوشید (و می کوشد) تجربه ویژه خود را بیافریند و چه بسیار تجربه های ویژه و کمی نشده و غیر قابل کپی شدن که آفریده است. بعدها سازمان مخفی ای که ما افتخار عضویت آنرا داشتیم، سازمان مجاهدین (دوره اول)، ما را برای آموزش نظامی و کسب تجارب مبارزاتی نزد فلسطینی ها فرستاد. از خطرات و راههای که پیمودیم تا به آن سر منزل مقصود برسیم، چیزی نمی گویم. پیوند ما با انقلاب فلسطین روز بروز بیشتر شد. انقلاب یک ملت که دستمایه اصلی آنرا احقاق حقوق انسانی غصب

شده، آنان تشکیل میداد، با همه زیر و بم‌ها، و با همه نقاط قوت و ضعف، در نظر ما از يك پدیده خیالی و آسمانی به امری واقعی و زمینی تحول و تکامل یافت. ما بلا توده‌های بجان آمده از آوارگی از نزد يك آشنا شدیم، در بین آنان زندگی کردیم. عظیم بودن برخورد های روشنفکرانه و ذهنی با مبارزه، يك ملت را به چشم دیدیم. از دردها ورنج‌هاشان رنج بردیم، در شادیه‌هاشان با آنها پای کوبیدیم، در بحث‌هاشان شرکت جستیم و در خوب و بدشان با آنها شریک گشتیم و از آنها بسیار آموختیم و رفتیم که تجربه و ویژه خود را بیافرینیم. تجربه ما در دوره‌های گذشته با موفقیت همراه نبود مبارزه، مادر جامعه، ویژه خود مان، با آرایش طبقاتی و فرهنگ خاص خود مان قدم‌هایی بجلو و مثبت را مسلماً به‌مراه داشت اما نصیب ما از يك مرحله از مبارزه شکست بود. شکست در يك مرحله بمعنی شکست نهایی نیست. مگر قرار است که در نبرد سرنوشت، آنطور که گفته‌ام و نه‌های ساده می‌پندارند، هر کوششی - هر چند ده یا ده‌ها سال طول بکشد - الزاماً با موفقیت نهایی همراه باشد؟ مبارزه جوهر و منطق زندگی است و در هر مرحله که باشیم با ابعاد و اشکال دیگر ادامه خواهد یافت. فلسطینی‌ها نیز تجربه‌های مشابه از این لحاظ دارند. آنها موفقیت‌های زیاد داشته‌اند و شکست‌های زیاد. نه آنها و نه ما هرگز در جلای د بیروز خود نیستیم. حرکت تکاملی و مبارزاتی جامعه‌های ما ادامه داشته و دارد. مهم اینست که هرگز نومید نشویم، هرگز شکست‌ها و ظلم آنها را فراموش نکنیم، هرگز پیروزی‌ها را - هر چند اندک باشند - دست کم نگیریم. از پیروزی‌ها نردبانی برای قدم بالاتر و از شکست‌ها وسیله‌ای برای نیل به آگاهی بیشتر بسازیم. بسیاری از فلسطینی‌ها، چنین‌اند و رهبری آنان که در میدان مبارزه آبدیده شده و در همانجا محک خورده و مورد قبول و انتخاب مردم قرار می‌گیرد چنین‌است و ابوجهاد چنین بود.

لوموند مورخه ۱۷ آوریل در شرح حال او، بد رستی، چنین نوشته است:

"ابوجهاد با نام حقیقی خلیل الموزیر، که از دیگر رهبران تاریخی (موسس) مقاومت فلسطین جوانتر بود در ۱۰ اکتبر ۱۹۳۵ در شهر رمله متولد گشت. ابوجهاد در مقایسه با هم‌زمان خود، ناشناخته‌ترین آنها نیز بود. باستان‌های چنگ‌جوانی که

مکرراً" او را در صحنه عملیات ملاقات میکردند و می شناختند، کمتر کسی او را می شناخت . او که از مصاحبه و تماس با خارج گریزان بود ، تمام وقتش را وقف فعالیت های فدائیان میکرد . ابو جهاد مرد غرزه عملیات و شبکه های زیر زمینی بود . با رفتار خود مائستی و در عین حال جدی اش ، پیش از دیگر رهبران فلسطینی با جنگجویان پایه جنبش تفاس نزدیک داشت و همین دلیل ، بدون آنکه نفوذ یا سرعزات را داشته باشد ، از دیگران محبوبتر بود .

" همراه با عضویت در کمیته مرکزی الفتح که بالاترین ارگان این سازمان است ، ابو جهاد رهبری شاخه نظامی این سازمان (العاصقه) و معاونت فرماندهی کل قوای ساف را بعهده داشت . مسؤولیت دفتر سرزمینهای اشغالی و وابسته به الفتح که بخصوص فعالیت های نظامی علیه اسرائیل را رهبری می کند - را او عهده دار بود . اشتباه نشود ، این بدین معنی نیست که او مستقیماً " جنگ هزارا رهبری میکرد یا اینکه نقشه آنها را بطور کامل او می ریخت . او بیشتر سازمانده نیروهای مسلح فلسطینی و شبکه های مخفی آن بود ."

"خلیل الوزير" که پناهنده ساکن غزه بود . سیزده سال داشت که مجبور شد پس از جنگ فلسطین در ۱۹۴۸ زیر پائی دولت اسرائیل ، همراه با خانواده خود ، به غزه مهاجرت کند . از دوران جوانی ، احساسات میهن پرستانه اش موجب شد که به گروههایی که از غزه علیه اسرائیل دست به مبارزه مسلحانه میزدند بپیوندند . در ۱۹ سالگی رئیس اتحادیه دانشجویان این ناحیه بود و فعالیت های یحدی بود که مقامات مصری - که در آن زمان اداره غزه را بعهده داشتند - او را توقیف کردند . یکسال بعد ، سازمان مخفی ای که او بوجود آورده بود دست به حملاتی علیه اسرائیل زد که تا آن زمان مهمترین حمله علیه مناطق تحت سلطه اسرائیل محسوب می شد . : مخزن آب منطقه بیت حانون با دینامیت منفجر گردید و اسرائیل به حملاتی انتقامجویانه علیه غزه مبادرت نمود . در برابر این حمله انتقامی بود که عبدالناصر خود را ضعیف دید و سرانجام برای بدست آوردن اسلحه از کشورهای سوسیالیستی ، به سوی آنها روی آورد ."

" پس از نام نویسی در دانشگاه اسکندریه در سال ۱۹۵۶ ، درس را رها

کرد و در جستجوی کار، راهی عربستان سعودی و سپس کویت گردید. در اینجا است که عرفات را ملاقات کرد. و همراه با او در تأسیس المفتح شرکت جست (۱۹۵۹). - مسؤلیت نشریه "فلسطیننا" (فلسطین ما) بعهده او گذازه شد و همین نشریه بود که زمینه ساز ایجاد سازمانهای مخفی فلسطینی در سراسر دنیا گردید. او در نوامبر ۱۹۶۳ در الجزایر (در زمان بن بلا) در الجزایر مستقر شد و اولین دفتر المفتح را گشود و از آنجا به تماس با بلوک سوسیالیستی پرداخت و بعد یکبار همراه با عرفات به یکن و سپس بتهنهایی به ویتنام شمالی و کره شمالی مسافرت کرد.

"بمحض آغاز مبارزه مسلحانه توسط المفتح در اول ژانویه ۱۹۶۵، ابو جهاه دوباره اسلحه بدست گرفت و برای اینکه به صحنه نبرد نزدیکتر باشد، الجزایر را ترک کرده راهی دمشق شد. او در ماه مه ۱۹۶۶ همزمان با دیگر رهبران المفتح، توسط مقامات وقت سوریه دستگیر شد. مقامات سوری نسبت به این جوانان فلسطینی نظر خوبی نداشتند زیرا معتقد بودند که آنها با عملیات "ماجرالجویانه و حتی مشکوک" خود موجب انتقامجویی اسرائیل علیه سوریه میگردد.

* * *

"ابو جهاه، پس از یکماه ونیم آزاد می شود، دوباره به فعالیت نظامی باز میگردد و شخصاً طی جنگ ژوئن ۱۹۶۷ در اجرای عملیات ایذائی در پشت جبهه ارتش اسرائیل در "جليله علیا" (شمال فلسطین و چسبیده به جنوب لبنان) شرکت می کند. شکست اعراب موجب آغاز واقعی (آغاز دوم) مقاومت فلسطین می شود. ابوجهاد از همان آغاز، مسؤلیت کلیدی رهبری عملیات نظامی در اسرائیل از خاک اردن، سوریه یا لبنان را به عهده می گیرد ولی در خارج از ساف هیچکس او را در این مرحله نمی شناسد در خالیکه عرفات، حبش و حواتمه نامشان در مطبوعات جهانی دائماً تکرار می شود.

"در سال ۷۱ - ۱۹۷۰ در جنگ اردن، بی آنکه خود تمایل داشته باشد، شرکت می کند و همین جنگ است که به حضور ساف در اردن پایان می دهد. او همراه

با آنچه از نیروهای مقاومت فلسطین باقی مانده بود به دمشق می رود . پس از يك مرحله کاری سرانجام ، با آغاز جنگ لبنان و درگیر شدن المفتح با رژیم سوریه (۱۹۷۶) نقش او اهمیت بیشتری یافته و او مرکز فرماندهی خود را از دمشق به لبنان منتقل می نماید .

" ابتدا در برالیاس (واقع در دشت بقاع - شرق لبنان) و سپس در کیفون (کوه لبنان) در نزدیکی عالیه (منطقه درزیها) مستقر می شود و از ههینجاست که او نبرد اصلی فلسطینی ها با ارتش سوریه را رهبری میکند .

" از این زمان است که او بتدریج شناخته میشود . گسترش استقرار فلسطینی ها در لبنان به نقش او اهمیت جدیدی می بخشد . همان اندازه که او نسبت به حفظ امتیازاتی که فلسطینی ها بدین ترتیب در لبنان بدست آورد مانند ، حساسیت دارد ، همان قدر نیز می کوشد از سوء استفاده از این قدرت ، علیه لبنانیها جلوگیری کند . برای مثال فرمان میدهد که علیه برخی از گروههای کوچک اقدامات تنبیهی به اجرا نگذرد . ابوجهاد که یکی از نزدیکترین همکاران یا سرعرفات يك ناسیونالیست قاطع و بیشتر يك پراگماتیک تا يك شوربیسین دگم بود ، جزء اولین کسانی است که در رهبری ساف مورد سوء قصد قرار داشتند . او چند بار از سوء قصد جان سالم بدر برده بود . بویژه او در سال ۷۸ در جنوب لبنان ، در سال ۸۰ در تهران و در سال ۱۹۸۲ در بعلبک (که زیر کنترل سوریه بود و بعداً مرکز افراطیون شیعه طرفدار ایران گشت) مورد سوء قصد قرار گرفت .

" از او يك همسر و چهار فرزند باقی مانده است . همسر او ام جهاد که خود مبارز بوده در رابطه با شبکه های مخفی سرزمینهای اشغالی فعالیت می کند .

* * *

اولین بار که نام او را شنیدم، سپتامبر ۱۹۷۰ در اردن بود. ملک حسین که در تلاش خود برای محدود کردن نفوذ و قدرت مقاومت فلسطین بجای نرسیده بود و تخت و تاج خود را در خطر میدید، در اجرای يك توطئه اسرائیلی - امریکایی و با همکاری برخی از رژیم های عربی، کمر به نابودی مقاومت فلسطین بست جنبش در برابر او ایستادگی کرد و کار به دستگیری فدائیان، جنگ و مبارزان اردوگاههای فلسطینی با بمبهای آتش زاکشید. فدائیان، کاخ ملک حسین را به خمپاره بستند اما ارتش ارتجاع با محاصره پایتخت و قطع آب و برق و کشتار فلسطینی ها و نیز اردنیهای موافق آنان سرکوب را ادامه داد. در آن زمان برخی از رهبران مقاومت - منجمله ابوایاد و نایف حواتمه دستگیر شدند. اینها در زندان تحت تاثیر اخبار دروغی که به آنها داده می شد، جهت جلوگیری از خونریزی بیشتر، پیشنهاد آتش بس رژیم را قبول کردند اما ابو جهاد که مقاومت فدائیان علیه ارتش ملک حسین را رهبری میکرد، طی يك اطلاعیه کوتاه که از رادیو مخفی المفتح پخش شد، اعلام نمود که سخنی از سازش و آتش بس در میان نیست و حرف آخر، از آن آخرین کسی است که سلاح بدست دارد. این موضعگیری قاطعانه که از توانائی او در رهبری جنگ و حفظ خون سردی و آرامش انصاف در شرایط سخت بر میخواست، جان نازمائی در مقاومت جنگجویان میداد. رهبری، جنگ را طیرغم همه دشمنی دشمن، چنان به پیشبرد که بتصدیق کارشناسان نظامی، فدائیان بلحاظ نظامی شکست نخوردند و دلشکر از ارتش به جنبش پیوست. اما سرانجام، فشار سران عرب در کنفرانس قاهره را و آخر سپتامبر ۷۰ و برخی از شرایط جامعه اردن، ساف را مجبور به ترك این کشور ساخت اولین باری که او را دیدم و دوره جدید از تباطو ما با جنبش فلسطین، رسماً از طریق او تعیین شد، پائیز سال ۱۳۵۰ بود. اول شهریور آن سال، دهها نفر از اعضا، وکاه رهای سازمان مجاهدین در ایران دستگیر شده بودند و ما موریت داشتیم که براتی اغشاگری و جهت جلب حمایت افکار عمومی از مبارزهای کوه در ایران جریان داشت، فعالیت کم. باید برای تماس با اتحادیه وکلای مدافع عرب که مرکز آن در قاهره بود به مصر می رفتیم. نامه ابو جهاد به دفتر المفتح در قاهره و معرفی نامه او موجب شد که ما موریت من در جوی صمیمانه و انقلابی انجام شد.

مصاحبه مطبوعاتی من راجع به دستگیری سعید محسن و یارانش (از مجاهدین) توسط چند خبرگزاری مخابره شد و روزنامه‌های غرب و راه یو فلسطین در قاهره نیز آنرا پذیرفتند و این مبنائی برای فعالیت بعدی ما گشت .

از آن بیعد آموزش نظامی رفقای ما تا سال ۵۶ توسط دفتر ابو جهاد صورت می‌گرفت . طی این سالها از برخورد های صمیمانه و انقلابی و صبورانه او فراوان بیاد دارم که فقط به معدودی از آنها اشاره خواهیم کرد . در نظر ابو جهاد به عنوان یکی از رهبران مقاومت فلسطین ، مبارزه ما علیه رژیم شاه و نفوذ امریکا و اسرائیل در ایران بخشی جدائی ناپذیر از مبارزه خودشان بود . ابو جهاد از استقلال عمل و نظر ما بخوبی اطلاع داشت . برای او مهم بود که ما بعنوان يك سازمان — که در شرایط حاکمیت سراسر خفقان شاه ، امکان فعالیت تو د های گسترده نداشتیم — بتوانیم به روی يك حرکت انقلابی تو د های نقب بزنییم . او هرگز در کار و نظر ما دخالت نکرد . او با مشغله های بیشمارش و علیرغم اولویتهائی که در کارش وجود داشت ، ما را پیش خود می پذیرفت ، به نظر و مشکلات ما گوش میداد و هر کمکی که از دستش بر می آمد انجام میداد و گاهی تجارب خودشان را بسیار فشرده و بدون اتلاف وقت و بدون محافظه کاری به ما میگفت . برای مثال : یکی از روش هایی که ما در آن زمان در فعالیت مخفی خود علیه ساواک بکار می بردیم استفاده از کپسولهای سمی بود . مبارزین ما در داخل همیشه با خود ، قرص یا کپسول سمی همراه داشتند که بمحض احساس خطر دستگیری آنها در دهان میگذاشتند تا اگر دستگیر شدند ببلعند و با خود کشی ، اطلاعاتشان زیر شکنجه ، بدست رژیم نیفتد . ما این روش را از تجربه مبارزاتی خود علی — جنایتکاران ساواک و شهرتانی آموخته بودیم ولی ابو جهاد نظرش این بود که قرص سمی نباید بکار رود در عوض باید اطلاعات افراد هر چه محدودتر باشد و مقاومت در برابر شکنجه هر چه بیشتر توصیه شود . او میگفت علاوه بر اینها وجود زندانی در زندان خود يك مسأله است که خانواده ها و مردم می توانند روی آن بسیج شوند . این يك امکان فعالیت تو د های افشاگرانه است . نباید با خود کشی ، جان مبارزین و نیز چنین مکانی را از دست داد . تجارب بعدی به ما ثابت کرد که این درس ارزشمندی بود .

وقتی مسأله تغییر ایدئولوژی سازمان را در سال ۵۴ به او گفتیم، او کماز اینگونه تجربه‌ها را در سازمانهای مبارز عرب دید و بود، با تبسم گفت: "مهم نیست که این تلاش فکری چقدر به پیشبرد مبارزه انقلابی شما کمک میکند." رابطه ما با جنبش فلسطین از طریق او محکمتر ادامه یافت. او که از تلاش صمیمانه رفقای ما چقدر در طرح مسائل جنبش (در کتابهای متعدد) و چقدر در آموزش و کاربرد روش‌های مبارزاتی بطور کلی باخبر بود در کمک به ما دستور داد که چاپ مطبوعات ما به هزینه‌های افتتاح انجام شود و ما چندین کتاب (منجمله ترجمه عربی کتاب "اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان، تحلیلی بر روابط ایران و عراق و ۱۰۰۰) و چند شماره از مجله عربی زبان خود که بنام "ایران الجفایمیر" منتشر می‌شد را از همدین راه انجام دادیم. او به ما در گسترش روابط خارجی نیز یاری میداد.

او که میدانست پیوند ما با جنبش فلسطین کاملاً اطمینان بخش است، در چند نوبت از برخی از رفقای ما که در امور تکنیکی و علمی مواد انفجاری تخصص داشتند، خواست که برای آموزش رزمندگان سرزمینهای اشغالی به اردوگاههای نزدیک مشغول اسرائیل بروند و به آنها شیوه‌های کار را آموزش دهند. ما از این نوع همکاریها در موارد متعدد با جنبش فلسطین داشتیم. او از اقدامات مسلحانه سازمان ما (چه در دوره مذهبی و چه در دوره ۳۰ ل - بخش منشعب) غلیه‌دهی شرکت اسرائیلی که در ایران یک تانک بود و چه در معدوم کردن مستشاران نظامی امریکائی (در هر دو دوره) استقبال میکرد و جالب اینکه هرگز (برخلاف روش معمول سازمانها و ولتها) که برای تحقق برنامه‌های خود چشمداشت معینی از دوستان خود دارند) از ما مطالبهای نکرد. سعه صدر او ممتاز بود. معانلهگر نبود.

در سال ۵۵ (۷۶) ارتش سوریه برای سرکوب مقاومت فلسطین و جنبش ملی لبنان وارد این کشور شد. ابو جهاد رهبری جنگ علیه سوریه در کوههای لبنان (عالیه) را بعهده داشت. یادم هست که یکبار همراه با سامی (رفیق محسن ناضل) پیش او رفتیم. ما را بگرمی پذیرفت. تحلیل سیاسی خودشان از اوضاع؛ لشکرکشی سوریه - در حالیکه تانکهای سوری را با دست به ما نشان میداد - از روی نقشه نظامی برای ما گفت و توضیح داد که چگونه باید محاصره تل الزعتر را در هر هفته

چند بار بشکنند و مهمات و مواد غذایی به چند هزار نفر که در آنجا محاصره شده -
بودند برسانند . وقتی چشم انداز اوضاع و بخصوص بحشی که آنروزها در برخی از
محافل سیاسی جریان داشت که ممکن است با توجه به قدرتی که فلسطینی ها
و نیروهای ملی لبنان در این حکومتی مشکل از این دست تشکیل شود ، با او مطرح
کردیم گفت : " ما از مبارزه خود برای آزادی فلسطین و حفظ استقلال عمل خود دست
نمی کشیم ولی لبنان مال لبنان نیست . وطن ما فلسطین است . امروز هم که نباشد
فردا لبنانی ها به ما خواهند گفت از اینجا بروید . " (امری که در سال ۸۲
متأسفانه صورت گرفت)

بار دیگر که پس از شهادت رفیق بهرام آرام بود او را دیدیم . جریان را که
گفتیم ، صمیمانه گفت هر چه از ما در تجلیل از او ساخته است انجام میدهم و پرسید
آیا مایلید پوستری در تجلیل از او از طرف ساف منتشر شود ؟

برخورد او نه فقط با ما بلکه با دیگر مبارزین ایرانی و نیز با دیگر مبارزان غیر عرب
و یا غیر فلسطینی نیز چنین بود . یاد م هست که یک گروه از مبارزین ترکیه پس از یک وره
چندین ماهه آموزش و همراه با تدارکات نظامی کافی برای فعالیت نظامی علیه نفوذ
امریکا و پایگاههای امریکائی در ترکیه ، روانه کشور خود شده بودند اما در روزهای
اول استقرار خود در درون کشور ، محاصره و دستگیر شدند . تنها یکی از افراد آن
گروه برای حفظ تماس باقی مانده بود . این فرد که زبان خارجی نمیدانست روزی به
من گفت که به او کمک بدهم برویم پیش ابو جهاد و من قضیه را برای او بگویم . من در واقع
بعنوان مترجم و در حالیکه از رابطه سری بین گروه آنها و ابو جهاد اطلاع نداشتم
همراه با او نزد ابو جهاد رفتیم . ابو جهاد از قضیه خبر داشت . وقتی اطلاعات
دیگری در این باره را دادیم ، تنها حرف ابو جهاد به او این بود که " الان چکاری
باید بکنیم ؟ چه کمکی از ما ساخته است ؟ " این برخورد با گروهی که ضربه خورد و
دیگر قدرتش را از دست داده چنان صمیمانه و بلند نظرانه و با سعه صدر بود که آن فرد
در خود ، روحی تازه یافت . هیچ گمان نمیکرد که پس از ضربه و شکست نیز با او این
چنین رفتار شود . چه بسیارند کسانی و نیروهای با ادعاهای انقلابی گری غلیظ
که اگر در موضعنی یا قوتی سراخ کنند ، جواب سلامت را بر اساس آن ، کوتاه یا بلند
می دهند !

خاطره، دیگری که از او دازم مربوط به ملاقات رسمی ما با او در سال ۵۶ در بیروت می شود. سه نفر از ما (از کمیته روابط خارجی بخش منشعب) رفقای شهید سیاسی وفاضل ومن پیش او رفتیم. جلسهای که سه ساعت طول کشید و در آن ما نظیر خود را راجع به اوضاع ایران گفتیم و او با وقت تمام گوش داد و یادداشت برداشت. نکات نا روشن را توضیح خوانست و خود، استراتژی و تاکتیک آنروزی ساف را توضیح داد و بویژه از اینکه فعالیت های دیپلوماتیک و مطرح شدن حق فلسطینی ها در عرصه جهانی، شمره مبارزه مستمر تودهای، سیاسی و نظامی داخل و خارج است و باید هر جا که سخن از فلسطین می رود و در هر کنفرانس، بین المللی، خود فلسطینی ها حضور داشته باشند. در مورد دیگر گفت هر کس تا هر جا که با ما بیاید ما مفتتم می شماریم بدون اینکه اراده مستقل خود را به او بسپاریم. از شیوه های رهبری و سازماندهی شان نیز سؤالاتی کردیم که مورد بحث قرار داد که به آن نمی پردازم. در این باره استنباط خود امینست که رهبری فلسطین مثل خود جنبش و شرایطی که آنرا احاطه کرده کاملاً پیچیده است. از مناسبات که خدا منشی قواعد سازمانتیم دهکراتیک و انتخابات و شورا همه در آن بچشم می خورد. هم تمرکز و هم عدم تمرکز و استقلال نسبی واحد ها. من فکر میکنم که هیچ سیستم تحمیلی و واحدی در سازماندهی آنها نیست. هر چه هست تجربه و تلاش برای انطباق با واقعیت است بی آنکه دچار هرج و مرج باشد. اگر این وضع را در تنوع جوامعی که فلسطینی ها در آن بسر می برند، در شرایط طبقاتی، اقتصادی و فرهنگی آنان، در تضاد جوامع عربی که به درون این هلت سرایت می کند و بویژه در عمل مخفی و علنی، توده ای و چریکی ضرب کنیم، حالات، بر شماری از سازماندهی و انواع فعالیت بدست می آید و رهبری این جنبش باید بتواند روی چنین "پل صراطی" ظریف و صعب المعبر و ضروری و هر لحظه قابل لغزش و سقوط حرکت کند و بدیهی است که گرایش های طبقه اتالی و ایدئولوژیک و ... عناصر رهبری در انتخاب راههای مختلف تأثیر میگذارد.

من از دوره بعد از قیام، دیگر حرفی نمی زنم. بدون شك تجربه خمینی برای آنها مایوس کننده بود آنها که خواستار گشودن جیبهای علیه اسرائیل و در حمایت از حق خودشان بودند، با روی کار آمدن خمینی و با همه تلاشی که گاه با توهم و گاه

طبق يك سياست پراگماتيك در رابطه با ايران به پيش بردند، موفقیتی بدست نیاوردند. رژیم اسلامی برخلاف میل مردم، گرهی تازه به مسأله فلسطین زد، گرهی که همانا، صدور انقلاب اسلامی و دامن زدن به جنگهای فرقه‌ای و نوبی تأیید رژیم اسرائیلی — بلحاظ امکان برپا کردن حکومتی مبتنی بر مذهب است. امروز نیز رژیم ایران وقیحانه علیه مبارزه انقلابی و د مکراتیک مردم فلسطین، علیه لائیک بودن ساف، علیه شعار " ایجاد فلسطین د مکراتیک " (که الفتح آنرا در سال ۶۸ مطرح ساخت) توطئه چینی می کند. رژیم ایران که تا کنون از هیچ کوششی جهت تحمیل اراده خود بر فلسطینی ها فروگذار نکرده امروز علیه ساف که در این مرحله از مبارزه مردم فلسطین تنها نماینده قانونی آنهاست دست به تخریب و توطئه می زند و ساف را از مبارزه داخل فلسطین جدا میداند. این امر از رژیم ایران غیر منتظره نیست اما از سازمانهای مدعی مبارزه انقلابی، از کسانی که بلحاظ فلسفی معتقد به تقدم عین بر ذهن هستند و شعار برخورد مشخص با شرایط مشخص را تکرار می کنند انتظار نمی رود که نسبت به این جنبش قضایاتهای غیر واقع بینانه کنند. هستند کسانی که غیب گویی می کنند که هیچ ربطی بین ساف و مبارزه داخل سرزمینهای اشغالی وجود ندارد ولی می بینیم که اسرائیل ناگزیر است با چه برنامه حساب شده ای " مغز متفکر " (بتعبیر ۸ نفر از فعالین جنبش که اخیراً از فلسطین الخراج شده اند) این مبارزه تودمائی یا " کانتالیزور " آن یعنی ابو جهاد را ترور کند. بقول مولوی: " چشم باز و گوش باز و این عملی؟

راستی قضیه چیست که اگر در ایران انتصاب کوچکی رخ دهد تحت رهبری خرد مندانه این یا آن گروه صورت می گیرد ولی چنین مبارزه سازمان یافته طولانی و عظیمی بدون رهبری است؟

ابوجهاد يك انقلابی د مکرات، يك مبارز آبدیده، يك رهبر برگزیده شده در میدان نبرد، يك مبارز با دیدی انترناسیونالیستی بود. زندگی او به مسا در استقامت، برآرمانهای والا، انقلابی و بیوزنه داشتن سعه صدر در اتخاذ تاکتیکهای مشخص برای آفریدن تجربه‌های نویسن را میدهد.

شهادت ابو جهاد ضربه‌های سخت بر پیکر جنبش فلسطین است اما " مسلمانان " علیرغم

این ضربه رهبران دیگری چه بسا برتر و منطبق با شرایط نوین مبارزه‌اش، که ابعادهای طبقاتی آن هر چه بارزتر خواهد گشت، خواهد پرورد. ابوجهاد در فردای روشن و پیروز فلسطین حضور برجسته خواهد داشت. شعار مردم سرزمینهای اشغالی در تظاهرات امروز این بود: "اگر ابوجهاد مرده است، اما انقلاب نخواهد مرد."

۱۷ آوریل ۱۹۸۸

تکثیر : اتحادیه دانشجویان ایرانی در آلمان غربی هوادار (سازمان پیشکار...)
گیسن



” اگر ابوجهان مرده است اما انقلاب نخواهد مرد . ”